

[حضرت] علی دوست و یا دشمن ایرانیان



تصویر دروغین علی



تصویر واقعی علی
بر اساس روایات کتب شیعه

علی و ایرانیان

اول از همه یاد آوری میکنم که نویسنده ی این مقاله به هیچ عنوان دشمنی با نژاد اعراب ندارد نه اعراب در ایران و نه اعراب عربستان و نه سایر اعراب...مشکل ما تنها دین اسلام و دروغ های روحانیون اسلام است. ما خودمان را از جماعتی که به اسم منتقد دین مشغول نفرت پراکنی علیه اعراب و نژاد پرستی و توهین به ملیت ها هستند و ملیت و نژاد خود را بر دیگر ملیت ها و نژاد ها برتر میدانند جدا میدانیم.

اما موضوع مقاله همانطور که از عنوانش پیدا است رفتار های علی بن ابی طالب چهارمین خلیفه ی مسلمانان و اولین امام شیعیان با ایرانیان هم عصرش میباشد. در طول سالیان دراز آخوندای شیعه در گوش ایرانیان خوانده اند که علی دوستدار ایرانیان بوده و روابط بسیار خوبی با مردم ایران داشته است و ایرانیان هم در مقابل علی را دوست میداشته اند. ولی واقعا چرا علی بن ابی طالب برای هم وطنان خودش دلسوزی نمیکرد و آنها را به راحتی از دم تیغ میگذرانید به ایرانیان دلبستگی داشت؟

ما در این مقاله به دروغ های آخوندای شیعه و ادعاهای بی دلیلشان با اسناد تاریخی و حدیثی اثبات خواهیم کرد که حقیقت غیر از آنچه به خورد مردم ایران داده اند بوده است.

در آغاز بیاید به چهره ی علی بن ابی طالب نگاهی بکنیم سال ها آخوندای شیعه این تصویر را به عنوان تصویر علی بن ابی طالب معرفی کرده اند.



در حالی که به شهادت کتب خود شیعیان چهره وی به گونه ی دیگری است:

جعفر بن محمد علیه السلام قال : سأل رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال له :
 أسألك عن ثلاث هن فيك : أسألك عن قصر خلقك ، وعن كبر بطنك ، وعن صلح
 رأسك فقال أمير المؤمنين عليه السلام : إن الله تبارك وتعالى لم يخلقني طويلا ، ولم
 يخلقني قصيرا ، ولكن خلقتني معتدلا ، أضرب القصير فأقده ، وأضرب الطويل فأقطه
 وأما كبر بطني فان رسول الله صلى الله عليه وآله علمني بابا من العلم ففتح لي ذلك
 الباب ألف باب فازدحم العلم في بطني فنفجت عنه عضوي وأما صلح رأسي فمن
 إدمان لبس البيض ومجالدة الاقران .

جعفر بن محمد علیه السلام گفت: مردی از امیرالمومنین علیه السلام سوال کرد و به
 او گفت در باره سه چیز که در تو است از تو میپرسم: یکی کوتاهی قدت دوم از بزرگی
 شکمت سوم از ریخته شدن مو های جلوی سرت امیر المومنین گفت: خداوند تبارک
 و تعالی مرا دراز نیافرید و نیز کوتاه خلق نکرد بلکه معتدل آفرید بر کوتاه قامت ضربه

میزنم و او را از طول به دو نیم میکنم! و اما بزرگی شکم رسول الله صلی الله علیه وآله به من بابی از علم آموخت و آن باب هزار باب را برای من گشود و علم در شکم من ازدحام کرد و از این رو شکم بر آمد و اما ریخته شدن موی جلوی سرم بعلت بر سر نهادن کلاه خود به مدت دراز و کارزار با رقیبان است!

الخصال تالیف الشیخ الصدوق صفحه 189 چاپ مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة
علل الشرائع تالیف الشیخ الصدوق جلد 1 صفحه 159 چاپ منشورات المكتبة الحیدریة ومطبعتها - النجف الأشرف
بحار الأنوار تالیف العلامة المجلسي جلد 35 صفحه 53 و 54 چاپ مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان

در روایت دیگر آمده:

فلما أراد ان يزوجه من علي أسر إليها ، فقالت يا رسول الله أنت أولى بما ترى غير أن نساء قریش تحدثني عنه انه رجل دحداح البطن طويل الذراعين ضخم الكراديس انزع عظيم العينين لمنكبيه مشاشا كمشاش البعير ضاحك السن لا مال له

هنگامی که رسول خدا پیشنهاد علی برای ازدواج با فاطمه را با او در میان گذاشت فاطمه گفت: تصمیم تو بر تصمیم من مقدم است ولی من از زنان قریش شنیدم که میگویند علی شکمش بزرگ است و پایش کلفت کچل است و پیشانی اش پهن چشمانش درشت و کتفش مانند کتف شتر پهم است و مال و سرمایه ای ندارد

تفسیر القمی تالیف علی بن ابراهیم القمی جلد 2 صفحه 336 از نرم افزار مکتبه اهل البيت (ع)
البرهان في تفسير القرآن تالیف السيد هاشم البحراني جلد 5 صفحه 192 و 193 از نرم افزار مکتبه اهل البيت (ع)
بحار الأنوار تالیف العلامة المجلسي جلد 43 صفحه 99 چاپ مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان
اللمعة البيضاء تالیف التبريزي الأنصاري صفحه 242 چاپ دفتر نشر الهادي - قم - ایران

حتی علمای سنی چون شیخ عبدالرحمن الصفوری (م894) نیز در مورد شمایل علی بن ابی طالب مطالب عجیب و غریبی دارد او نوشته است:

كان مربع القامة أدعج العينين عظيمهما حسن الوجه كأن وجهه قمر ليلة البدر العظيم البطن أعلاه علم وأسفله طعام وكان كثير شعر اللحية قليل شعر الرأس عنقه إبريق فضة رضي الله عنه وعن أمه وأخويه جعفر وعقيل وعميه حمزة والعباس

او میان قامت بود چشمانی سیاه و درشت و روی زیبایی چون ماه شب چهارده و شکمی بزرگ داشت که بالای آن گنجینه علم و زیر آن جای غذا بود(!) محاسنش پرپشت موی سرش کم پشت گردنش چون تنگ سیم فام بود خداوند از او و مادرش و برادرانش جعفر و عقیل و عموهایش حمزه و عباس خشنود باد.

نزهة المجالس ومنتخب النفائس تالیف شیخ عبدالرحمن الصفوری جلد 2 صفحه 158 و 159 چاپ المطبعة الكاستلية - مصر

همین اسناد خود نشان میدهد که چهره ی علی بن ابی طالب با عکسی که ما به عنوان عکس حقیقی علی بن ابی طالب نشان دادیم بیشتر قابل تطبیق است. البته بهجز ادعای الصفوری که میگوید چهره ی علی مانند ماه شب چهارده بوده اگر چنین بود پس چرا فاطمه چندان میلی به ازدواج با وی نداشت و از ظاهرش ایراد میگرفت؟ در مورد اینکه او تیره چهره بوده نیز محمد بن علی شبانکاره ای (م697) میگوید:

و علی مردی بود به گونه چرده و به بالا تمام نه دراز و نه کوتاه و چشمها فراخ و سبزه، و برو سینه فراخ، و شکم بزرگ و پیش سر اصلع از کثرت خرد، و ریش و موی میگون، و ساعدین فراخ

مجمع الانساب تالیف محمد بن علی شبانکاره ای جلد 1 صفحه 296 چاپ امیرکبیر- تهران

لازم به ذکر است که این عکس برگرفته از کتاب شیعه گری و امام زمان نوشته دکتر مسعود انصاری صفحه 41 چاپ نشر نیما از شماره بهار 1366 فصلنامه هنر از انتشارات فرهنگ سرای نیاوران میباشد.

علی در دوران خلافت عمر و عثمان هیچ کمکی به ایرانیان شکست خورده نکرد علی در دوران خلافت خودش هم که دارای قدرت بود نیز هیچ کمکی به ایرانیان نکرد. در هیچ کجای تاریخ سند معتبری پیدا نمیشود که علی از اعمال وحشیانه اعراب مسلمان در ایران جلوگیری کرده باشد و یا در مورد دستورات بی رحمانه عمر و عثمان در قتل عام و رفتار وحشیانه با اسیران به کمک ایرانیان شتافته باشد. برعکس همیشه در مشورت‌هایش با عمر و عثمان آنها را همراهی کرد تا بهتر و راحت‌تر بر ایرانیان چیره شوند. و این منطقی تر به نظر میرسد که یک عرب با خلیفه خود خلیفه ای که با او بیعت کرده است همراهی و همفکری کند تا جانبدار قومی بیگانه باشد. آنهم قوم عجم!! پس علی دلیلی برای کمک به ایرانیان نداشته همانطور که عمر و عثمان نداشته اند آیا بدیهی نیست که وقتی بین دو قوم جنگی جریان دارد هر که به فکر قوم خویش باشد و نه قوم بیگانه؟

یکی از بهانه‌هایی که روحانیون شیاد شیعه برای بیگناهی علی می آورند این است که حمله اعراب مسلمان به ایران در زمان عمر صورت گرفته پس علی بیگناه است. بر اساس اسناد تاریخی علی در کنار دیگر خلفا در تمام رایزنی‌ها شرکت داشته و به عنوان یکی از مشاوران مهم عمر و عثمان بشمار میرفته است. در نهج البلاغه چنین آمده:

ومن کلام له (ع) - وقد استشاره عمر بن الخطاب في الشخوص لقتال الفرس بنفسه
إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ - وَلَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا بِقَلَّةِ - وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ -
وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ - حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ - وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ
اللَّهِ - وَاللَّهُ مُنْجِزُ وَعْدِهِ وَنَاصِرُ جُنْدِهِ - وَمَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النُّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ -
يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ - فَإِنْ انْقَطَعَ النُّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَذَهَبَ - ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا -
وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا - فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ - عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ - فَكُنْ قُطْبًا
وَاسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ - وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ - فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ
- انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْصَارِهَا - حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ
- أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ - إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا - هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ
فَإِذَا افْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ - فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ وَطَمَعِهِمْ فِيكَ - فَأَمَّا مَا

ذَكَرْتُ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ - فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ - وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُ مِنْ عَدَدِهِمْ - فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ - وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ

سخنی از آن حضرت (ع) به عمر بن الخطاب گفت هنگامی ، که با او مشورت کرد ، که خود به جنگ ایرانیان برود .

این کاری بود که نه پیروزی در آن به انبوهی لشکر بود و نه شکست در آن به اندکبودن آن . آن دین خدا بود که خدایش پیروز گردانید و لشکر او بود که مهیای نبردش کرد و یاریش داد . تا به آنجا رسید که باید برسد و پرتوش بر آنجا تافت که باید بتابد . خداوند ما را وعدهء پیروزی داده و خدا وعدهء خویش بر ما آورد و لشکر خود را یاری میدهد . جایگاه فرمانده سپاه ، همانند رشته ای است که مهرهها را در آن کشند ، و او آنها را در کنار هم جای داده . اگر آن رشته بگسلد ، مهرهها پراکنده شوند و هر يك به سویی روند ، انسان ، که گرد آوردنشان هرگز میسر نگردد . عربها امروز اگر چه به شمار اندك هستند ولی با وجود اسلام بسیارند . و به سبب اتحادشان پیروزمند . تو محور این آسیاب باش و ساکن بر جای . به نیروی عرب آسیاب را به چرخش در آور و آتش جنگ را به ایشان بفرورز ، نه به خود . زیرا اگر از این سرزمین بروی ، عربها از اطراف و اکناف پیمان بشکنند و کار به جایی کشد که نگه داری آنچه پشت سر نهاده ای ، از آنچه رویاروی آن هستی ، دشوارتر گردد . ایرانیان فردا تو را ببینند و گویند این است ریشهء عرب ، اگر آن را قطع کنی ، از جنگ آسوده شوی . و همین سبب میشود که حرص و طمعشان در نابود کردن تو افزون گردد . اما آنچه از آمدن این قوم به جنگ مسلمانان گفتی ، خداوند سبحان ، از آمدن آنها به جنگ مسلمانان ناخشنودتر از توست و او تواناتر است تا آنچه را سبب ناخشنودی او میشود ، دگرگون سازد . اما در باب شمار بسیارشان ، ما درگذشته هرگز به پشتگرمی انبوهی سپاه نمجنگیدیم ، به امید یاری و مددکاری خداوند بود که مجنگیدیم .

در منابع دیگر هم بدان اشاره شده است برای دیدن انها رجوع کنید به مصادر نهج البلاغة وأسانیده تالیف السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب جلد 2 صفحه 321 چاپ دار الزهراء - بیروت

و در تاریخ طبری آمده است:

وقد كان عمر منعهم من الانسياح في الجبل

چنان بود که عمر آنها را از پیشروی در دیار جبل منع کرده بود

ونودي في الناس: الصلاة جامعة! فاجتمع الناس، ووافاه سعد، فتفاعل إلى سعد بن مالك، وقام على المنبر خطيبا، فأخبر الناس الخبر، واستشارهم، وقال:

آنگاه ندای نماز جماعت دادند که مردم فراهم آمدند و سعد بیامد و عمر از نام سعد فال نیک زد و بر منبر به سخن ایستاد و خبر را با مسلمانان بگفت و با آنها مشورت کرد و گفت:

أفمن الرأي أن أسير فيمن قبلي ومن قدرت عليه، حتى أنزل منزلا واسطا بين هذين المصرين، فأستنفرهم ثم أكون لهم رداء حتى يفتح الله عليهم، ويقضي ما أحب، فإن فتح الله عليهم ان اضربهم عليهم في بلادهم، وليتنازعوا ملكهم

آیا صواب است که من با کسانی که پیش منند و آنچه فراهم نوانم کرد بروم و در منزلگاهی میان این دو شهر فرود آیم و آنها را برای حرکت دعوت کنم و ذخیره قوم باشم تا خدا ظفرشان دهد و آنچه را خواهد مقرر کند. اگر خدا ظفرشان داد آنها را برای حرکت دعوت کنم و ذخیره قوم باشم تا خدا ظفرشان دهد و آنچه مقرر کند. اگر خدا ظفرشان داد آنها را سوی دیار پارسیان برانم که بر سر ملکشان جنگ آغاز کنند؟

فقام علي بن أبي طالب ع فقال: أصاب القوم يا أمير المؤمنين الرأي، وفهموا ما كتب به إليك، وإن هذا الأمر لم يكن نصره ولا خذلانه لكثرة ولا قلة

آنگاه علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و گفت : ای امیر مومنان جماعت رای صواب آوردند و مکتوبی را که به تو رسیده فهمیدند ظفر و شکست این کار به بیش و کمی نیست.

ومكانك منهم مكان النظام من الخرز، يجمعه ويمسكه، فإن انحل تفرق ما فيه
وذهب، ثم لم يجتمع بحذافيره أبدا والعرب اليوم وإن كانوا قليلا فهي كثير عزيز
بالإسلام، فأقم واكتب إلى أهل الكوفة فهم أعلام العرب ورؤساؤهم، ومن لم يحفل
بمن هو أجمع وأحد وأجد من هؤلاء فليأتهم الثلثان وليقم الثلث، واكتب إلى أهل
البصرة أن يمدوهم ببعض من عندهم

وضع تو نسبت به مسلمانان چون رشته مهره هاست که آنرا فراهم دارد و نگه دارد و اگر پاره شود مهره ها پراکنده شود و برود و هرگز به تمامی فراهم نیاید. اکنون عربان اگر چه کمند اما بوسیله اسلام بسیارند و نیرومند. بمان و به مردم کوفه که بزرگان و سران عربند و از جمع بیشتر و تواناتر و کوشاتر از اینان باک نداشته اند بنویس که دو سوم آنها سوی پارسیان روند و یک سوم بمانند و به مردم بصره بنویس که جمعی از سپاه آنجا را به کمک مردم کوفه فرستند.

فقام علي بن أبي طالب فقال: أما بعد يا أمير المؤمنين، فإنك إن أشخست أهل الشام من شأمهم سارت الروم إلى ذراريهم، وإن أشخست أهل اليمن من يمنهم سارت الحبشة إلى ذراريهم، وإنك إن شخست من هذه الأرض انتقضت عليك الأرض من أطرافها وأقطارها، حتى يكون ما تدع وراءك أهم إليك مما بين يديك من العورات والعيالات، أقرر هؤلاء في أمصارهم، واكتب إلى أهل البصرة فليتفرقوا فيها ثلاث فرق، فلتقم فرقة لهم في حرمهم وذراريهم، ولتقم فرقة في أهل عهدهم، لئلا ينتقضوا عليهم، ولتسر فرقة إلى إخوانهم بالكوفة مددا لهم، إن الأعاجم إن ينظروا إليك غدا قالوا: هذا أمير العرب، وأصل العرب، فكان ذلك أشد لكلبهم، وألبتهم على نفسك وأما ما ذكرت من مسير القوم فإن الله هو أكره لمسيرهم منك، وهو أقدر على تغيير ما يكره، وأما ما ذكرت من عددهم، فإننا لم نكن نقاتل فيما مضى بالكثرة، ولكننا كنا نقاتل بالنصر

علی بن ابی طالب برخاست و گفت: اما بعد ای امیر مومنان! اگر مردم شام را از شام ببری رومیان سوی زن و فرزندشان بتازند و اگر مردم یمن را از یمن ببری حبشیان

سوی زن و فرزندانشان تازند تواگر از این سرزمین بروی همه اطراف آن آشفته شود تا آنجا که پشت سرت به سبب زنان و نانخوران از آنچه در پیش روی داری مهمتر شود این کسان را در شهر هایشان به جای گذار و به مردم بصره بنویس که سه گروه شوند: یک گروه پیش زن و فرزند بمانند و گروهی با زمین بمانند که نقض پیمان نکنند و گروهی دیگر به کمک برادران خویش سوی کوفه روند اگر عجمان فردا ترا ببینند گویند این امیر عرب است و ریشه عرب و سخت تر و مصرانه حمله کنند.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 4 صفحه 125-122 چاپ دار التراث - بیروت

دیگر منابع:

الکامل فی التاریخ تالیف ابن اثیر جلد 2 صفحه 393 چاپ دار الکتب العربی، بیروت - لبنان

تجارب الأمم وتعاقب الهمم تالیف أبو علی أحمد بن محمد بن یعقوب مسکویه جلد 1 صفحه 383 چاپ سروش، طهران

همانطور که میبینید علی شرکت عمر را در سپاه جنگ به نفع اعراب نمیدید و با آن مخالفت کرد. چه بسا وجود عمر میان سپاه عرب باعث برافروخته شدن ایرانیان میشد و عاقبت جنگ به سود ایرانیان خاتمه می یافت. نمونه های بسیاری از اینگونه مشاورتها و همیاری علی در هجوم به ایران و کمکهایش به عمر و عثمان در امور خلافت در تاریخ وجود دارد:

وجعل أبو بکر بعد ما أخرج الوفد علی انقاب المدینة نفرا: علیا والزبیر وطلحة وعبد
الله بن مسعود

ابوبکر از آن پس که فرستادنگان برفتند علی و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود را بر گذرگاههای مدینه گماشت.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 3 صفحه 245 چاپ دار التراث - بیروت

جَمَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ النَّاسَ، فَسَأَلَهُمْ مِنْ أَيِّ يَوْمٍ نَكْتُبُ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ: مِنْ يَوْمِ هَاجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص، وَتَرَكَ أَرْضَ الشُّرْكِ فَفَعَلَهُ عُمَرُ

عمر بن خطاب مردم را فراهم آورد و گفت: تاریخ از چه روز نهم؟ علی گفت: از روی که رسول الله ص هجرت کرد و سرزمین مشرکان را ترک کرد.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 4 صفحه 39 چاپ دار التراث - بیروت

فَخَرَجَ وَفَدَّهُمْ فِي ذَلِكَ إِلَى عُمَرَ، فَلَمَّا بَعَثَ الْوَلِيدُ إِلَيْهِ بَرَعُوسَ النَّصَارَى وَبِدْيَانِيهِمْ، قَالَ لَهُمْ عُمَرُ: أَدُّوا الْجِزْيَةَ، فَقَالُوا: لِعُمَرَ: أَبْلِغْنَا مَأْمَنًا، وَاللَّهِ لَئِنْ وَصَعْتَ عَلَيْنَا الْجِزَاءَ لَنَدْخُلَنَّ أَرْضَ الرُّومِ، وَاللَّهِ لَتَفْضَحَنَّ مِنْ بَيْنِ الْعَرَبِ، فَقَالَ لَهُمْ: أَنْتُمْ فَضَحْتُمْ أَنْفُسَكُمْ، وَخَالَفْتُمْ أُمَّتَكُمْ فِي مَنْ خَالَفَ وَافْتَضَحَ مِنْ عَرَبِ الصَّاحِيَةِ، وَتَالَلهِ لَتُؤَدُّنَّهُ وَأَنْتُمْ صَعَرُهُ قَمَاءً، وَلَئِنْ هَرَبْتُمْ إِلَى الرُّومِ لَأَكْتُبَنَّ فِيكُمْ، ثُمَّ لَأُسَيِّبَنَّكُمْ قَالُوا: فَخُذْ مِنَّا شَيْئًا وَلَا تُسَمِّهِ جِزَاءً، فَقَالَ: أَمَّا نَحْنُ فَنُسَمِّيهِ جِزَاءً، وَسَمُّوهُ أَنْتُمْ مَا شِئْتُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَمْ يُضَعِفْ عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ الصَّدَقَةَ؟ قَالَ: بَلَى، وَأَصْغَى إِلَيْهِ

فرستادگان قوم سوی عمر رفتند ولید نیز سران و دینداران نصاری را فرستاد عمر به آنها گفت: جزیه بدهید. گفتند: چیزی از ما بگیر و نام آنرا جزیه مگذار. عمر گفت: ما نام آنرا جزیه میگذاریم و شما هر چه میخواهید بنامید. علی بن ابی طالب گفت: ای امیر مومنان مگر سعد ذکات را دو برابر از آنها نگرفته است؟ گفت: چرا و سخن علی را شنید.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 4 صفحه 56 چاپ دار التراث - بیروت

أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اسْتَشَارَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَدْوِينِ الدَّوَاوِينِ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: تَقْسِمُ كُلَّ سَنَةٍ مَا اجْتَمَعَ إِلَيْكَ مِنْ مَالٍ، فَلَا تُمَسِّكُ مِنْهُ شَيْئًا

عمر بن خطاب رضی الله عنه در کار ترتیب دیوانها مشورت کرد علی بن ابی طالب به او گفت: هر سال اموالی را که پیش تو فراهم میشود تقسیم کن و چیزی را از آن نگه مدار.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 4 صفحه 209 چاپ دار التراث - بیروت

تاریخ الخلفاء تالیف جلال الدین سیوطی جلد 1 صفحه 144 چاپ مکتبه نزار مصطفی الباز

حیة الصحابة تالیف محمد یوسف بن محمد إلیاس بن محمد إسماعیل الكاندهلوي جلد 2 صفحه 485 چاپ مؤسسه الرسالة للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت - لبنان

در هنگام جانشینی عمر :

وَبَعَثَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ إِلَى عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ لَمْ أَبِيعَكَ فَأَشِرْ عَلَيَّ، فَقَالَ: عُثْمَانُ

عبدالرحمن کس به طلب علی فرستاد و به او گفت: اگر با تو بیعت نکنم به کی نظر میدهی؟ گفت:عثمان

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 4 صفحه 237 چاپ دار التراث - بیروت

أمیر المؤمنین الحسن بن علی بن أبی طالب رضی الله عنه - شخصیته وعصره تالیف علی محمد محمد الصَّلَّابی جلد 1 صفحه 134 چاپ دار التوزیع والنشر الإسلامیة، مصر

فَقَالَ لَهُمْ عَلَى ع: إِنَّكُمْ وَمَا تُعَيِّرُونَ بِهِ عُثْمَانَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رِدْفَهُ

علی ع به او گفت: شما که عیب عثمان میگویید همانند آن کسید که خویشان را ضربت میزند که همراهش را بکشد.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 4 صفحه 277 چاپ دار التراث - بیروت

أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين علي بن أبی طالب رضی الله عنه (شخصیته وعصره - دراسة شاملة) تالیف علی محمد محمد الصَّلَّابی جلد 1 صفحه 215 چاپ مکتبه الصحابة، الشارقة - الإمارات

وَأَتَى عَلِيٌّ فَقِيلَ: قُتِلَ عُثْمَانُ، فَقَالَ رَجِمَ اللَّهُ عُثْمَانَ، وَخَلَفَ عَلَيْنَا بَخِير

علی نیز خبر یافت (مرگ عثمان) و گفت: خدا عثمان را رحمت کند و به جای وی نیکی آرد.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 4 صفحه 349 چاپ دار التراث - بیروت

فتنة مقتل عثمان بن عفان رضي الله عنه تالیف محمد بن عبد الله بن عبد القادر غبان الصبحي جلد 2 صفحه 714 چاپ عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية

ومن كلام له (ع) - وقد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج إلى غزو الروم...

از سخنان آن حضرت (ع) است هنگامیکه عمر بن خطاب برای رفتن به جنگ رومیان از آن بزرگوار مشورت نمود...

نهج البلاغه خطبه 134

برای دیدن منابع بیشتر از این مورد رجوع کنید به کتاب مصادر نهج البلاغه و آسانیده تالیف السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب جلد 2 صفحه 298 چاپ دار الزهراء - بیروت

علی بن ابی طالب گوید: وقتی خبر فتح خراسان به عمر رسید گفت: خوش داشتم که میان ما و آنها دریایی از آتش بود. گفتم: چرا از فتح آنها آزرده ای که اینک وقت خرسندی است.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد 5 صفحه 1999 چاپ انتشارات اساطیر

پس از شکست ایرانیان و پیروزی اعراب مسلمان علی به مردم کوفه گفت:

ای مردم کوفه شما شوکت عجمیان را ببرید

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد 6 صفحه 2408 چاپ انتشارات اساطیر

و من كلام له ع قاله لعبد الله بن العباس و قد جاءه برسالة من عثمان و هو محصور يسأله فيها الخروج إلى ماله بينبع، ليقبل هتف الناس باسمه للخلافة، بعد أن كان سأله مثل ذلك من قبل، فقال عليه السلام:

این بخشی از سخنان آن حضرت است که به عبدالله بن عباس فرمود. زمانی که از طرف عثمان گرفتار در محاصره، نامه‌ای برای آن بزرگوار آورد که در آن نامه از حضرت علی علیه‌السلام خواسته بود به ملک خود در ینبع تشریف ببرد تا هیاهوی مردم برای خلافت آن حضرت فروکش کند. هر چند مانند این حرف را پیش از این هم زده بود. امیرالمومنین در پاسخ عثمان به ابن عباس فرمود:

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا يُرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلًا نَاضِحًا بِالْعَرَبِ أَقْبِلْ وَ أَدْبِرْ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَقْدَمَ ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ

ابن عباس! خواسته‌ای جز این ندارد که مرا به مانند شتر آبکش با دلو قرار دهد، بیایم و بروم، پیش از این به سوی من فرستاده فرستاد که از مدینه بیرون روم، دوباره فرستاد که برای یاری او از ینبع به مدینه باز گردم، الان هم فرستاده که خارج شوم!

وَ اللَّهُ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى حَشِيْتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا

به خدا قسم به اندازه‌ای از او دفاع کردم که ترسیدم آلوده به گناه شده باشم.

نهج البلاغه خطبه 240

برای دیدن مصادر و منابع بیشتر در این مورد رجوع کنید به مصادر نهج البلاغه و آسانیده تالیف السید عبد الزهراء الحسيني الخطيب جلد 3 صفحه 178 چاپ دار الزهراء - بیروت

از نوشته های بالا در نهج البلاغه نمایان است که علی مثل مهره ای مشاور و زبردستی در خدمت عثمان بوده است که هرگاه میخواست او را مانند شتر آب کش به این سو و آن سو روانه میکرده و دستور آمدن و رفتنش را از مدینه میداده است آیا این همان علی است که آخوند شیعه به ما فروخته است که با دستگاه

خلافت امویان در ستیز بوده است و در حمله و کشتار ایرانیان دست نداشته است؟؟؟

در جای دیگر می بینیم که عمر هنگامی میخواید در مورد فرش گرانبهای بهارستان تصمیم بگیرد با علی رایزنی میکند

فَبَعَثَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ الْوَجْهِ، وَكَانَ الْقِطْفُ سِتِّينَ ذِرَاعًا فِي سِتِّينَ ذِرَاعًا، بُسَاطًا وَاجِدًا مَقْدَارُ جَرِيْبٍ، فِيهِ طُرُقٌ كَالصُّوْرِ وَفُصُوصٌ كَالْأَنْهَارِ، وَخِلَالِ ذَلِكَ كَالدَّيْرِ، وَفِي حَافَاتِهِ كَالْأَرْضِ الْمَرْزُوعَةِ وَالْأَرْضِ الْمَبْقَلَةِ بِالنَّبَاتِ فِي الرَّبِيعِ مِنَ الْحَرِيرِ عَلَى قُضْبَانِ الدَّهَبِ وَنَوَازِهِ بِالدَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَأَشْبَاهِ ذَلِكَ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى عُمَرَ نَعَلَ مِنَ الْخُمْسِ أَنْاسًا، وَقَالَ: إِنَّ الْأَخْمَاسَ يُنْفَلُ مِنْهَا مَنْ شَهِدَ وَمَنْ غَابَ مِنْ أَهْلِ الْبَلَاءِ فِيمَا بَيْنَ الْخُمْسَيْنِ، وَلَا أَرَى الْقَوْمَ جَهْدُوا الْخُمْسَ بِالنَّفْلِ، ثُمَّ قَسَمَ الْخُمْسَ فِي مَوَاضِعِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي هَذَا الْقِطْفِ! فَأَجْمَعَ مَلُؤُهُمْ عَلَى أَنْ قَالُوا: قَدْ جَعَلُوا ذَلِكَ لَكَ، فَرِ رَأْيِكَ، إِلَّا مَا كَانَ مِنْ عَلَيٍّ فَإِنَّهُ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، الْأَمْرُ كَمَا قَالُوا، وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا التَّرْوِيَةُ، إِنَّكَ إِنْ تَقْبَلُهُ عَلَى هَذَا الْيَوْمِ لَمْ تَعْدِمَ فِي غَدٍ مَنْ يَسْتَحِقُّ بِهِ مَا لَيْسَ لَهُ، قَالَ: صَدَقْتَنِي وَنَصَحْتَنِي فَقَطَّعَهُ بَيْنَهُمْ.

سعد فرش را بر این قرار فرستاد. فرش شصت ذراع در شصت ذراع بود، پکیارچه، به اندازه یک جریب که در آن راههای مصور بود و آب نماها چون نهرها، و لابه لای آن همانند مروارید بود و حاشیه ها چون کشتزار و سبزه زار بهاران بود، از حریر بر پودهای طلا که گلهای طلا و نقره و امثال آن داشت وقتی فرش را پیش عمر آوردند، از خمس به کسان چیز داد و گفت: از خمسها به همه جنگاورانی که حضور داشته اند یا میان حصول دو خمس کوشا بوده اند باید داد و گمان ندارم از خمس بسیار داده باشند. آنگاه خمس را به مصارف آن تقسیم کرد و گفت: درباره این فرش چه رای میدهید؟ جماعت همسخن شدند و گفتند: این را به رای تو واگذاشته اند رای تو چیست؟ اما علی گفت: ای امیر مومنان، کار چنانست که گفتند اما تامل باید که اگر اکنون آنرا بپذیری فردا کسانی به دستاویز آن به ناحق چیزها بگیرند عمر گفت: راست گفتمی و اندرز دادی و آنرا پاره پاره کرد و به کسان داد.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 4 صفحه 22 چاپ دار التراث - بیروت

تجارب الأمم وتعاقب الهمم تالیف أبو علی أحمد بن محمد بن یعقوب مسکویه جلد 1 صفحه 361 چاپ سروش، طهران

دوباره در جای دیگر تاریخ طبری همین مشورت عمر و علی به زبان دیگری آورده شده

گوید: و چون فرش را در مدینه پیش عمر آوردند، خوابی دید و کسانی را فراهم آورد و حمد و ثنای خدا کرد و درباره فرش رای خواست و قصه آنرا بگفت، بعضی ها گفتند آنرا بگیرید، بعضی دیگر به نظر او واگذاشتند، بعضی دیگر رای مشخص نداشتند. علی سکوت عمر را دید برخاست و نزدیک او رفت و گفت: « چرا علم خود را جهل می کنی و یقین خود را به مقام شک می بری؟ از دنیا جز آن نداری که عطا کنی و از پیش برداری یا بیوشی و پاره کنی یا بخوری و ناچیز کنی. گفت: « راست گفتمی و فرش را پاره کرد و میان کسان تقسیم کرد. یک پاره آن به علی رسید که به بیست هزار فروخت و از پاره های دیگر بهتر نبود.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد 5 صفحه 1825 چاپ انتشارات اساطیر

و همچنین در تاریخ حبیب السیر در مورد سهم علی از فرش بهارستان سخن گفته شده است

سعد بن ابی وقاص چون بفتح و نصرت اختصاص یافت به لوازم شکر الهی قیام نموده.... باجتماع غنایم که زیاده از حد حصر و احصا بود نقود نامعدود و جواهر زواهر و اوانی زرین و سیمین و البسه زربفت و ابریشمین و اسیان را هوار و شتران باربردار و استران رکابی و قطار و اسلحه نفیسه بسیار که خمس غنایم آن معرکه بود بنظر عمر رضی الله عنه رسانیدند و خلیفه آن اموال را بمصارف شرعیه صرف نموده ... و اسامی اجله اهل بیت پیامبر مانند زنان بیشمار و اقوام بیحساب، فاطمه و علی و غیره و اصحاب را یاران اولیه رسول بر دفتر ثبت کرده جهت هر یک چیزی مقرر فرمود و ابتدا به عباس رضی الله عنه کرده باسم شریفش دوازده هزار درهم و بروایتی بیست و پنج هزار درهم نوشت و بعد از آن سادات خاندان سید کاینان را بر سایر برایا تقدم داد و بنام هر یک از امهات مومنین ده هزار درم تعیین فرمود و هر یک از حضار معرکه بدر را پنج هزار درم داد و سبطین خواجه کونینامام حسن و امام حسن رضی الله عنها را بدستور اهل بدر وظیفه مقرر کرد و ابوذر غفاری و سلمان فارسی را نیز داخل آن طیفه گردانید

سعد بن ابی وقاص بعد از این درآمدن نظر بران قصور منقش و منیع و ایوانهای دلکش رفیع انداخت و آن اموال لاتعدولاتحصی و اجناس بی حد و قیاس دیده زبان بحمد مهیمن منان گردان ساخت و ضبط غنایم را در عهده عمر بن مقرن مزخی کرده آن مقدار اشیا نفیسه و اقمشه شریفه و ظروف واوانی نقره و طلا و فرش و بساطهای گران بها بدست آمد که وصف آن با مداد قلم و بنان تسیر پذیر نیست و از آن جمله بساطی بود ابریشمین شصت گز در شصت که اطراف آن بزمرد ترصییع یافته بود و بروایتی هژده ارش از آن فرش بجوهری غیر مکرر تزئین داشت چنانچه دو ارش از زمرد سبز بوده و ده ارش از بلور سفید و ده ارش از یاقوت سرخ و ده ارش از یاقوت کبود و ده ارش از یاقوت زرد و در حواشی و جوانبش اصناف ریاحین و ازهار و انواع اشجار و اثمار از جواهر آبدار و لالی شاه وار بافته بودند و آنرا بهارستان نام نهاده و ملوک عجم در فصل شتا آن بساط را مسبوط ساخته مجلس عشرت می آراستند و میان زمستان را اوایل ایام بهار می پنداشتند. القصة سعد بن ابی وقاص از غنایم خمس جدا کرد نهصد(900) شتر جهت حمل آن ترتیب نموده و چون از قیمت بساط موصوف مقومان ذوالبصیره عاجز گشتند آنرا بی از آنکه در قسمت داخل سازد اضافه اموال خمس کرده بمدینه فرستاد و تتمه غنایم را بر شصت هزار سوار تقسیم نموده بدست هر سواری دوازده هزار دینار (120000 درهم) در آمد و چون اموال خمس و خبر فتح مداین بمدینه رسید امیرالمومنین عمر بتجدید مبهتج و مسرور گشته آن اموال را پخش کرد و بساط مزکور را که مجرد رویت آن موجب نشاط و انبساط میشد قطعه قطعه ساخته یک وصله از آن پیش شاه مردان علیه الرحمة و الرضوان(علی امام اول شیعیان) فرستاد و آنجانب آن را بیست هزار درم و بقولی بیست هزار دینار(200000 درم) فروخت.

تاریخ حبیب السیر تالیف خواند میر جلد 1 صفحه 483-484 چاپ انتشارات خیام

نکته ای که به آن کمتر دقت میشود این است که بر اساس آیات قرآن علی باید در جنگ با ایرانیان شرکت مستقیم داشته باشد و بر روی دشمنان شمشیر کشیده باشد تا بتواند سهمی از غنایم جنگی ببرد!!!

سوره حشر آیه 6 :

وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و آنچه را خدا از آنان [یهود بنی نضیر] به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید)، نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است!

وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از سخنان آن حضرت است

كَلَّمَ بِهِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَمْعَةَ وَ هُوَ مِنْ شِيعَتِهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْهِ فِي خِلَافَتِهِ
به عبدالله بن زَمعه که از شیعیان بود و در ایام حکومت آن جناب به محضرش آمد

يَطْلُبُ مِنْهُ مَالًا؛ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
و درخواست مالی کرد، فرمود:

إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ، وَإِنَّمَا هُوَ فَيْءٌ لِلْمُسْلِمِينَ
قطعاً این مال نه از من است نه از تو، بلکه غنیمت ملت اسلام و اندوخته ایشان

وَ جَلْبُ أَسْيَافِهِمْ. فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَزْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ،
و نتیجه شمشیر آنان در جبهه هاست. اگر با آنان در جهادشان شریک بودی تو را هم نصیبی همچون آنان است،

وَ إِلَّا فَجَنَاحُ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَفْوَاهِهِمْ .
وگرنه محصول زحمت آنان برای دهان دیگران نیست.

نهج البلاغه خطبه 223

برای دیدن مصادر و منابع بیشتر در این مورد رجوع کنید به مصادر نهج البلاغه و آسانیده تالیف
السید عبد الزهراء الحسيني الخطيب جلد 3 صفحه 167 چاپ دار الزهراء - بيروت

آیا علی برای اینکه خودش سهمی از آن فرش گرانبها ببرد عمر را به این کار احمقانه تشویق کرد؟

به هر سوی باز هم می بینیم که علی پای به پای عمر و دیگر راهزنان متجاوزان و قاتلان ایرانیان دست در دست آنها به تقسیم پروه ها مشغول است و خود سهمی هم میبرد. نتیجه کار علی در رایزنی نقش داشت در پاره کردن فرش گرانبهای بهارستان نقش داشت و در آخر سهمی هم از غنائم بدست آورد علی تا اینجا که چیزی از عشق و علاقه به ایرانیان نشان نداده!

یکی از مواردی که به ایرانیان در طول سالها دروغ گفته اند دشمنی میان علی عمر و عثمان است این را گفته اند تا مهر علی را در دل ایرانی بنشانند چون میدانند چقدر ایرانیان از عمر و عثمان برای جنایاتی که مرتکب شده اند متنفرند ولی این دشمنی که این جماعت از آن یاد میکنند در روابط نزدیک میان علی و عمر و عثمان به چشم نمیخورد همانگونه که در پیش گذشت علی یکی از خویشاوندان و مشاوران و یاران دو خلیفه و در تمام امور داخلی و خارجی و جنگهای اعراب مسلمان بر علیه ایرانیان شرکت داشته و در همه چیز سهیم بوده است. روابط علی و عمر به گونه ای نزدیک و علی چنان مورد اطمینان عمر بوده است که در نبودنش علی را جانشین خود قرار میداده است

حفصه یکی از زنان محمد دختر عمر بود. اگر عمر آدم جنایتکاری بود چطور محمد دختر خودش را به زنی به او داده بود؟
ام حبیبه دختر ابو سفیان خواهر معاویه همینطور یکی از زنان محمد بود. این معاویه را برادر زن محمد میکند.
رقیه دختر محمد زن عثمان بود. پس از مرگ رقیه که گفته میشود از کتکهای عثمان مرد محمد دختر دیگر خود، ام کلثوم را به عقد عثمان درآورد.
علی دختر نابالغ خود، ام کلثوم را به زنی به عمر داد. اگر علی با عمر دشمنی داشت چگونه دخترش را به او داده است؟؟؟

ابن سعد در طبقات خود در مورد ام کلثوم دختر علی میگوید:

تزوجها عمر بن الخطاب وهي جارية لم تبلغ فلم تزل عنده إلى أن قتل وولدت له زيد بن عمر ورقية بنت عمر
عمر بن خطاب ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب را به ازدواج خود درآورد در حالی که دختری غیربالغ بود و نزد او بود تا هنگامی که عمر کشته شد و برای او دو فرزند به نام زید و رقیه به دنیا آورد.

الطبقات الكبرى تأليف ابن سعد جلد 8 صفحه 338 چاپ دار الکتب العلمیة - بیروت

منابع بیشتر در این مورد:

سنن کبری تالیف نسائی جلد 2 صفحه 444 چاپ مؤسسه الرساله - بیروت

مستدرک علی صحیحین تالیف حاکم نیشابوری جلد 3 صفحه 153 چاپ دار الکتب العلمیه - بیروت

الاستیعاب فی معرفة الأصحاب تالیف خطیب بغدادی جلد 4 صفحه 1954 چاپ دار الجیل، بیروت

أسد الغابة فی معرفة الصحابة تالیف ابن اثیر جلد 7 صفحه 377 چاپ دار الکتب العلمیه

الإصابة فی تمييز الصحابة تالیف ابن حجر عسقلانی جلد 8 صفحه 465 چاپ دار الکتب العلمیه - بیروت

رسائل السيد المرتضى جلد 3 صفحه 150 چاپ دارالقرآن، قم

اگر علی با عمر و با خلافتش مخالف بود چرا نام فرزند خود را عمر گذاشت؟

منابع:

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 5 صفحه 154 چاپ دار التراث - بیروت

مستدرکات علم رجال الحدیث تالیف شیخ علی النمازی الشاهرودی جلد 6 صفحه 101 چاپ حیدری - طهران

اگر علی با عثمان و خلافتش مخالف بود چرا نام فرزند دیگر خود را عثمان نهاد؟

منبع:

مستدرکات علم رجال الحدیث تالیف شیخ علی النمازی الشاهرودی جلد 5 صفحه 220 چاپ حیدری - طهران

علی در نهج البلاغه به مناسبت مرگ عمر چنین میگوید:

فَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَدَاوَى الْعَمَدِ وَأَقَامَ السُّنَّةَ وَخَلَّفَ الْفِتْنَةَ. دَهَبَ نَقِي الثُّوبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَسَبَقَ
شَرَّهَا أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَاتَّقَاهُ بِحَقِّهِ. رَحَلَ وَتَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي فِيهَا الصَّالُّ وَلَا يَسْتَيْقِنُ
الْمُهْتَدِي.

کجی‌ها را راست، و بیماری‌ها را درمان، و سنت پیامبر را به پاداشت، و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت. با دامن پاک، و عیبی اندک، درگذشت، به نیکی‌های دنیا رسیده و از بدی‌های آن رهایی یافت، و ظائف خود نسبت به

پروردگارش را انجام داد، و چنانکه باید از کیفر الهی می‌ترسید. خود رفت و مردم را پراکنده بر جای گذاشت، که نه گمراه، راه خویش شناخت، و نه هدایت شده به یقین رسید.

نهج البلاغه خطبه 228

بلاذری مینویسد:

أَنْ عَمَرَ بَنَ الْخَطَابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اسْتِشَارَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَدْوِينِ الدِّيْوَانِ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: تَقْسِمُ كُلَّ سَنَةٍ مَا اجْتَمَعَ إِلَيْكَ مِنْ مَالٍ وَلَا تَمْسُكْ مِنْهُ شَيْئًا، وَقَالَ عُثْمَانُ: أَرَى مَا لَا كَثِيرًا يَسَعُ النَّاسَ وَأَنْ لَمْ يَحْصُوا حَتَّى يَعْرِفَ مَنْ أَخَذَ مِمَّنْ لَمْ يَأْخُذْ حَسِبْتَ أَنْ يَنْتَشِرَ الْأَمْرُ

عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ، در تدوین دیوانها با مسلمین رای زد. علی بن ابی طالب وی را گفت: « در هر سال، هر چه گرد آمده است تقسیم کن و چیزی نزد خود نگه مدار.» عثمان گفت: « می بینم که مالی عظیم گرد آمده است که همه مردمان را بسنده باشد. لکن اگر آنان را شماره نکنیم تا کسی که بهره خود گرفته از آن کس که چیزی نگرفته است باز شناخته نشود، بیم آن دارم که امر پریشان گردد.

فتوح البلدان تالیف بلاذری جلد 1 صفحه 431-432 چاپ دار ومکتبة الهلال- بیروت

این در زمانی است که صدها زن و کودک ایرانی در بند اسارت اعراب مسلمان راهی مکه و مدینه و بازارهای برده فروشی بودند!

لَمَّا قَدِمَ بَسْبِي نَهَاوَنَدَ إِلَى الْمَدِينَةِ، جَعَلَ أَبُو لَوْلُؤَةَ فَيْرُوزُ غَلَامَ الْمَغِيرَةِ بَنَ شَعْبَةَ لَا يَلْقَى مِنْهُمْ صَغِيرًا إِلَّا مَسَحَ رَأْسَهُ وَبَكَى وَقَالَ: أَكَلُ عَمْرَ كَبْدِي

وقتی اسیران نهاوند را به مدینه آوردند، ابولولو فیروز، غلام مغیره بن شعبه، هر کس از آنها را کوچک و بزرگ می دید دست به سرش می کشید و می گریست و می گفت: عمر جگرم را خورد.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 5 صفحه 136 چاپ دار التراث - بیروت

الکامل فی التاریخ تالیف ابن اثیر جلد 2 صفحه 399 چاپ دار الکتب العربی، بیروت - لبنان

المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک تالیف جمال الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی جلد 4 صفحه 280 چاپ دار الکتب العلمیة، بیروت

البداية والنهاية تالیف ابن کثیر جلد 7 صفحه 127 چاپ دار إحياء التراث العربی
تاریخ ابن خلدون جلد 2 صفحه 552 چاپ دار الفکر، بیروت

دکتر عبدالحسین زرینکوب مینویسد:

در جنگ جولای پروه های بسیار بچنگ عرب افتاد چندان غنیمت که پیش از آن نیافته بودند و زنان و دختران نیز باسارت گرفتند چندانکه عُمَر را از کثرت اسیران نگرانی در دل پدید آمد. دینوری می نویسد که عُمَر مکرر میگفت از فرزندان این زنان که در جولای اسیر شده اند بخدا پناه میبرم. اخبارالطول ص 123

دو قرن سکوت نوشته دکترعبدالحسین زرینکوب صفحه 53

منظور از فرزند این زنان، فرزندان است که زنان ایرانی پس از تجاوز اعراب مسلمان باردار شده بودند ترس عمر از فرزندان بی پدری بود که در شکم این زنان بودند.

یعقوبی مینویسد:

مردم کرمان نیز سالها در برابر تازیان پایداری کردند تا سرانجام در زمان خلافت عثمان، حاکم کرمان پرداخت دو میلیون درهم و دو هزار غلام و کنیز، بعنوان جزیه، با تازیان مهاجم صلح کرد.

البدان تالیف یعقوبی ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی صفحه 62 چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران

فلما أصاب خالد أهل المصيخ بما أصابهم به، تقدم إلى القعقاع وإلى أبي لیلی، بأن يرتحلا أمامه، وواعدهما الليلة ليفترقا فيها للغارة عليهم من ثلاثة أوجه، كما فعل بأهل المصيخ ثم خرج خالد من المصيخ، فنزل حوران، ثم الرنق، ثم الحماة- وهي اليوم لبني جنادة بن زهير من كلب- ثم الزميل، وهو البشر والثني معه- وهما اليوم شرقي الرصافة- فبدأ بالثني، واجتمع هو وأصحابه، فبيته من ثلاثة أوجه بياتا ومن اجتمع له وإليه، ومن تأشب لذلك من الشبان، فجردوا فيهم السيوف، فلم يفلت من ذلك الجيش مخبر، واستبى الشرخ، وبعث بخمس الله إلى أبي بكر مع النعمان بن عوف بن النعمان الشيباني، وقسم النهب والسبايا، فاشترى علي بن أبي طالب ع بنت ربيعة ابن بجير التغلبي، فاتخذها، فولدت له عمر ورقية

آنگاه خالد از مصیخ برفت و از حوران و رنق و حماه گذشت که اکنون از آن بنی جناده بن زهیر تیره ای از کلب است، و هم از زمیل گذشت که همان بشر است و ثنی نزدیک آنست و هر دو در مشرق رصافه است و از ثنی آغاز کرد و با یاران خویش فراهم آمدند و شبانگاه از سه طرف بر آن حمله بردند و شمشیر در جمع نهادند و

کس از قوم جان به در نبرد و نوسالان را اسیر گرفتند و خمس خدا را همراه نعمان ابن عوف شیبانی پیش ابوبکر فرستاد و اموال غارتی و اسیران را تقسیم کرد، و علی بن ابی طالب علیه السلام دختر ربیعه بن بجیر تغلبی را خرید و به خانه برد و عمر و رقیه را از او آورد.

تاریخ طبری تالیف محمد بن جریر طبری جلد 3 صفحه 382 و 383 چاپ دار التراث - بیروت

المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک تالیف جمال الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی جلد 4 صفحه 109 چاپ دار الکتب العلمیة، بیروت

الکامل فی التاریخ تالیف ابن اثیر جلد 2 صفحه 245 چاپ دار الکتب العربی، بیروت - لبنان

نه اینکه علی در چپاول مسلمانان سهیم بوده و زنان اسیر را خریداری میکرده، بلکه نام فرزند خود را عمر گذاشته است. میگویند علی ۲۵ سال سکوت کرد و با عمر و عثمان مخالفت داشت!! این است سکوت علی؟

در ادامه متن نامه ای را خواهید خواند که از طرف علی در زمان خلافتش به حاکم بصره و جانشین عبدالله بن عباس، زیاد بن ابیه در ایران نوشته شده است. عبدالله ابن عباس کسی است که علی او را برای سرکوب شورش استخر می فرستد. همانطور که می بینید، علی در این نامه تنها به فکر خراج گرفته شده از ایرانیان است و نه جان و مال و زنان ایرانی.

ومن کتاب له علیه السلام إلی زیاد بن أبیه وهو خلیفة عامله عبد الله بن عباس علی البصرة . وعبد الله عامل أمير المؤمنین یومئذ علیها وعلی کور الأهواز وفارس وکرمان وانی أقسم بالله قسما صادقا لئن بلغنی أنك خنت من فی المسلمین شیئا صغیرا أو کبیرا لأشدن علیک شدة تدعک لقلیل الوفیر ثقیل الظهر ضئیل الأمر . والسلام

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ب زیاد بن ابیه هنگامیکه در حکومت بصره قائم مقام و جانشین عبدالله این عباس بود، و عبدالله آنهنگام از جانب امیرالمومنین علیه السلام بر بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکمفرما بود: و من سوگند بخدا یاد میکنم سوگند از روی راستی و درستی اگر بمن برسد که تو در بیت المال مسلمانان بچیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و بر خلاف دستور صرف نموده ای بر تو سخت خواهم گرفت چنان سختگیری که ترا کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند (ترا از مقام و منزلت برکنار نموده آنچه از بیت المال اندوخته ای میستانم بطوریکه درویش گردیده و توانایی کشیدن بارمونه و روزی عیال نداشته در پیش مردم خوار و پست گردی) و درود برآنکه شایسته دورد است.

نهج البلاغة تحقیق الشیخ محمد عبده جلد 3 صفحه 19 چاپ دار الذخائر - قم - ایران

توجه کنید این همان زیاد بن ابیه(عبید) است که علی او را بر سرکوب شورش مردم فارس روانه میکند.

درست است که حمله مسلمانان در زمان خلافت عمر صورت گرفت، و دستورات از طرف عمر صادر میشد، ولی براساس اسناد تاریخی و گفته های خود علی، علی با رضایت قلبی با هر دو خلیفه عمر و عثمان بیعت کرده بود. در ضمن در تمام رایزنی های مهم علی در کنار عمر و عثمان قرار داشت و با آنها همراهی میکرد. تنها چیزی که میتواند نیت واقعی علی را در آنزمان نشان دهد این است که اگر علی بعد از به خلافت رسیدن شیوه وحشیانه عرب را بر علیه ایرانیان تغییر میداد، آنگاه میشد ادعا کرد که شرکت علی در مشورتها با خلفای پیشین خود، از روی میل قلبی نبوده است. ولی این به نظر درست نمیرسد، چون علی بعد از به خلافت رسیدنش شیوه قتل و غارت اعراب مسلمان زیر فرمانش را در ایران تغییر نداد.

براساس اسناد تاریخی علی بعد از به رسیدن به خلافت، بارها دستور قتل عام مردم بیگناه ایران را صادر کرده است. این دستورات به دنبال شورشهایی پیاپی که مردم در شهرهای مختلف انجام میداند صادر شده که به هیچ وجه امکان توجیح آنها نیست. کشتن و کشته شدن سربازان در میدان جنگ یکی از عوارض نگونبختانه جنگ است ولی ما در اینجا در مورد سربازان جنگی سخن نمی گویم بلکه سخن از کشتار بی رحمانه مردم عادی زن و بچه و مردان بیگناه است.

علی بین ۴ تا ۵ هزار نفر از کسانی را که در جنگ صفین با او همکاری نکردند را به فرماندهی رایع بن خثیم ثوری، برای جنگ به دیلمان فرستا

فتوح البلدان تالیف بلاذری ترجمه محمد توکل صفحه 454 نشر الکترونیک توسط وبگاه ایران تاریخ به کوشش زنده یاد دکتر امیر حسین خنجی

مردم فارس و کرمان در شورش خود بر علیه دستگاہ خلافت علی نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج سرپیچی کردند. علی زیاد بن ابیه را به فارس فرستاد که مردم را سرکوب کرد و خراج گرفت.

تاریخ طبری جلد 5 صفحه 122 و 137 و 167 چاپ دار التراث - بیروت

الکامل فی التاریخ تالیف ابن اثیر جلد 2 صفحه 717 چاپ دار الکتب العربی، بیروت - لبنان

البدایة والنهاية تالیف ابن کثیر جلد 7 صفحه 317 چاپ دار الفکر

أمیر المؤمنین الحسن بن علی بن أبی طالب رضی اللہ عنہ - شخصیتہ وعصرہ تالیف علی محمد محمد الصّلابی جلد 1 صفحه 388 چاپ دار التوزیع والنشر الإسلامیة، مصر

مردم استخر در زمان علی دوباره دست به شورش زدند و این بار علی عبدالله بن عباس را برای سرکوبی مردم استخر فرستاد که به گفته ابن بلخی:

عبدالله بن عباس خلایقی بی اندازه بکشت

فارسی‌نامه ابن بلخی تصحیح گای لیتراچ و رینولد آلن نیکلسون صفحه 117 چاپ انتشارات اساطیر

زرینکوب مینویسد:

در سالهای آخر خلافت عثمان نیز که دستگاه خلافت دستخوش ضعف و تزلزل بود این گونه زد و خوردهای محلی همچنان وجود داشت. چنانکه در دوره خلافت پرآشوب علی نیز چون بصره و کوفه در دست وی بود ازین دو لشکرگاه کار «فتوح» همچنان دنبال می شد. چنانکه بعد از کشته شدن عثمان باز اهل استخر سر به شورش برآوردند و عبدالله بن عباس به فرمان علی عصیان آنها را در سیل خون فروشست. تاریخ ایران بعد از اسلام نوشته دکتر عبدالحسین زرینکوب صفحه 350 چاپ انتشارات امیرکبیر

مردم خراسان نیز در زمان علی بار دیگر سر به شورش برداشتند و از اسلام سرباز زدند. علی این بار جعد بن هبیره را بسوی خراسان فرستاد و او مردم نیشابور را محاصره کرد تا تسلیم شدند. و صلح کردند. مردم مرو هم در همان زمان دست به قیام زدند که او آنها را هم ساکت کرد.

تاریخ طبری جلد 5 صفحه 63-64 چاپ دار التراث - بیروت

المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک تألیف جمال الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی جلد 5 صفحه 129 چاپ دار الکتب العلمیة، بیروت
تاریخ ابن اثیر جلد 2 صفحه 678 چاپ دار الکتب العربی، بیروت - لبنان

بلاذری نوشته:

هنگامی که علی بن ابی طالب(ع) به روزگار خلافت خویش در کوفه بود، ماهویه مرزبان مرو به خدمت وی شد. علی(ع) به دهقانان و اسوران و دهسالاران نامه نوشت که جزیه بدو پردازند. اهل خراسان سرباز زدند. پس علی(ع) جعد بن هبیره مخزومی را که پسر ام هانی دختر ابوطالب بود بدان جای روانه کرد. اما فتوحی دست نداد و امر خراسان همچنان پریشان بود تا علی علیه السلام کشته شد.

فتوح البلدان تألیف بلاذری ترجمه محمد توکل صفحه 571-572 نشر الکترونیک توسط وبگاه ایران تاریخ به کوشش زنده یاد دکتر امیر حسین خنجی

در همان کتاب آمده:

به روزگار خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه، چون پایان سال سی و هشت و آغاز سال سی و نه بود، حارث بن مره عبدی، به فرمان علی رضی الله عنه لشکر به آن حدود (منظور خراسان) کشید و پیروز شد، غنیمت بسیار و برده بی شمار به دست آورد و تنها در یک روز، هزار برده میان یاران خویش بخش کرد. لکن سرانجام خود و یارانش، جز گروهی اندک، در سرزمین قیقان کشته شدند. قتل او در سال چهل و دو بود. قیقان در دیار سند، نزدیک سر حد خراسان واقع است.

فتوح البلدان تالیف بلاذری ترجمه محمد توکل صفحه 604 نشر الکترونیک توسط وبگاه ایران تاریخ به کوشش زنده یاد دکتر امیر حسین خنجی

بهاء الدین محمد بن اسفندیار مینویسد:

و درین وقت خلافت بامیرالمومنین علی علیه السلام رسیده بود، قومی بودند که ایشان را « بنوناجیه » گفتند، بنصرانیان پیوستند و ترسا شده. امیر المومنین بر ایشان تاخت، جمله را بغارت بیاورد و زنان و فرزندان بمن یزید برداشت و تا مسلمانان به بندگی بخزند، مصقله بن هیرة الشیبانی بصد هزار درهم بخرید و آزاد کرد. سی هزار درهم برسانید مابقی ادا را وجه نداشت، بگریخت و بمعایه پیوست. امیرالمومنین علی علیه السلام در حق او میگوید که: قبح الله مصقله فعل فعل الساده و فر فرار العبید. بصره فرستاد و خانه و سرای او خراب کرد، و اول سرایی که در اسلام خراب کردند این بود، و از خواهر او مال طلب فرمود، و امروز هنوز در بصره آثار سرای او باقیست و فرزندان او بکوفه مقیم اند.

تاریخ طبرستان تالیف ابن اسفندیار تصحیح استاد عباس اقبال آشتیانی صفحه 157 چاپ انتشارات اساطیر

در کمال شگفت زدگی میخوانیم که چگونه علی به قومی حمله میکنند و زنان و فرزندان آنان را به بندگی برای مسلمانان اسیر میکند و سپس آنها به قیمت صد هزار درهم به مصقله میفروشد که او هم آنها را پس از خرید آزاد میکند. ولی مصقله بیش از سی هزار درهم آن را نمیتواند بپردازد و قادر به پرداخت مابقی آن نیست و از این رو، و از ترس علی، دست به فرار میگذارد و پیش معاویه امان میطلبد. علی ایرانی دوست، ماموران خود را به بصره میفرستد و خانه او را خراب میکند و حتی از خواهر مصقله طلب باقیمانده پول را میکند!

بلاذری نوشته است:

قَالُوا: وَأَتَى عَبْدَ الرَّحْمَنِ زَرْجَ فَأَقَامَ بِهَا حَتَّى اضْطَرَبَ أَمْرُ عُثْمَانَ، ثُمَّ اسْتَخْلَفَ أَمِيرَ بَنِ أَحْمَرَ الْيَشْكِرِيِّ وَانصَرَفَ مِنْ سَجِسْتَانَ، لِأَمِيرٍ يَقُولُ، زِيَادُ الْأَعْجَمِ:
لَوْلَا أَمِيرٌ هَلَكْتَ يَشْكُرُ ... وَيَشْكُرُ هَلَكَى عَلَى كُلِّ حَالٍ
مَنْ أَنْ أَهْلَ زَرْجَ أَخْرَجُوا أَمِيرًا وَأَغْلَقُواهَا، وَلَمَّا فَرَّغَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَمْرِ الْجَمَلِ خَرَجَ حَسَكَةَ بْنَ عَتَابِ الْحَبْطِيِّ وَعِمْرَانَ بْنَ الْفَصِيلِ الْبَرْجَمِيِّ فِي صَعَالِيكَ مِنَ الْعَرَبِ حَتَّى نَزَلُوا زَالِقَ وَقَدْ نَكَثَ أَهْلُهَا، فَأَصَابُوا مِنْهَا مَالًا، وَأَخَذُوا جَدَّ الْبَخْتَرِيِّ الْأَصْمَ بْنَ مَجَاهِدٍ مَوْلَى شَيْبَانَ، ثُمَّ أَتَوْا زَرْجَ وَقَدْ خَافَهُمْ مَرْزَبَانُهَا فَصَالِحَهُمْ وَدَخَلُوهَا وَقَالَ الرَّاجِزُ:

بَشْرُ سَجِسْتَانَ بِجُوعٍ وَحَرْبٍ ... بَابِنَ الْفَصِيلِ وَصَعَالِيكَ الْعَرَبِ
لَا فِضَّةَ يَغْنِيهِمْ وَلَا ذَهَبَ

وَبَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ جَزَاءِ الطَّائِيِّ إِلَى سَجِسْتَانَ فَمَاتَهُ حَسَكَةَ، فَقَالَ عَلِيُّ: لَأَقْتُلَنَّ مِنَ الْحَبَطَاتِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ، فَقِيلَ لَهُ: أَنْ الْحَبَطَاتِ لَا يَكُونُونَ خَمْسَمِائَةَ.

وَقَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: وَبَعَثَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عُونَ بْنَ جَعْدَةَ بْنَ هَبِيرَةَ الْمَخْزُومِيَّ إِلَى سَجِسْتَانَ فَمَاتَهُ بِهَدَالِيِّ اللَّصِّ الطَّائِيِّ فِي طَرِيقِ الْعِرَاقِ، فَكَتَبَ عَلِيُّ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بِأَمْرِهِ أَنْ يُؤَلِّيَ سَجِسْتَانَ رَجُلًا فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فُوجَهُ رُبْعِيَّ بْنَ الْكَاسِ الْعَنْبَرِيِّ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ وَخَرَجَ مَعَهُ الْحَصِينُ بْنُ أَبِي الْحَرِّ وَاسْمُ أَبِي الْحَرِّ مَالِكُ بْنُ الْخَشْخَاشِ الْعَنْبَرِيِّ، وَثَاتُ بْنُ ذِي الْحَرَّةِ الْحَمِيرِيِّ، وَكَانَ عَلِيُّ مَقْدَمَتَهُ، فَلَمَّا وَرَدُوا سَجِسْتَانَ قَاتَلَهُمْ حَسَكَةَ فَمَاتَهُ وَضَبَطَ رُبْعِيَّ الْبِلَادِ فَقَالَ رَاجِزُهُمْ.

گویند: عبدالرحمن به زرنج آمد و در آنجا بماند تا کار عثمان پریشان شد. آنگاه امیر بن احمر یشکری را به جای خود نهاد و از سجستان برفت. زیاد اعجم درباره اعجم درباره امیر گوید:

اگر امیر نبود قوم یشکر هلاک میشد و یشکریان به هر حال به فنایند
اهل زرنج امیر را برون راندند و دروازه شهر را ببستند.

زمانی که علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد حسکه بن عتاب حبطی و عمران بن فصیل برجمی با سپاهی از راهزنان عرب برون آمده به زالق رفتند که مردمش پیمان خود بشکسته بودند. مال زیادی نصیب ایشان شد و جد بختری

یعنی اصم بن مجاهد آزاد کرده شیبان را به اسارت گرفتند. سپس به زرنج آمدند و مرزبان شهر بهراسید و با ایشان مصالحه کرد و آنان را به شهر درآمدند و ارجوزه سرائی گوید:

بشارت ده سجستان را به گرسنگی و به جنگ آمدن ابن فصیل و راهزنان عرب که نه از زر سیرشان بود و نی از سیم

علی بن ابی طالب عبدالرحمن بن جزء طائی را به سجستان فرستاد و حسکه او را بکشت. علی گفت: هر آینه چهار هزار تن از حبطیان را خواهم کشت. وی را گفتند: حبطیان پانصد تن هم نمیشوند.

ابومحنف گوید: علی رضی الله عنه عون بن جعد بن هبیره مخزومی را به سجستان فرستاد. بهدالی دزد طائی او را در راه عراق بکشت.

علی به عبدالله بن عباس نامه ای نوشت و او را بفرمود تا مردی را با چهار هزار تن به ولایت سجستان فرستد. عبدالله بن ربیع بن کاس عنبری را با چهار هزار مرد گسیل داشت و حصین بن ابی الحر نیز همراه وی برفت. نام ابوالحر، مالک بم خشخاش عنبری بود. ثابت بن ذی الحره خمیری نیز او را مراهی میکرد و فرماندهی سپاهش را بر عهده داشت. چون به سجستان رسیدند. حسکه با ایشان بجنگید و او را بکشتند و ربعی آن بلاد را ه ضبط درآورد.

فتوح البلدان بلاذری جلد 1 صفحه 282-383 چاپ دار ومکتبة الهلال- بیروت

اینگونه است مهر علی به ایرانیان که نخست ایرانیانی که شوریده بودند در چنگال راهزنان مسلمان غارت میشوند و سپس سپاهیان علی بعد از کشتن راهزنان مردم را دوباره تسلیم خراجگذاری میکنند.

بلاذری مینویسد:

وقد كان قرظة بعد ولي الكوفة لعلی ومات بها فصرى عليه علي رضي الله عنه.

قرظه از جانب علی والی کوفه شده بود و همان جا نیز وفات یافت و علی رضی الله عنه بر وی نماز گزارد.

فتوح البلدان بلاذری جلد 1 صفحه 311 چاپ دار ومکتبة الهلال- بیروت

قرظه بن کعب انصاری کسی است که آخرین بار ری را فتح میکند و همینگونه که میبینیم علی برای قدردانی از قرظه، او را والی کوفه میکند و پس از مرگش بر وی نماز میگذارد.

در زمان خلافت عمر مردم آذربایجان شورش کردند و اشت بن قیس کندی فرمانده سپاه اعراب مسلمان با سپاهی عظیم از کوفه این شورش را با خشونت خاموش کرد. علی در زمان خلافتش همین اشعت بن قیس کندی را حاکم آذربایجان میکند که با چهل هزار سپاهی به آذربایجان روانه شود. اشعت در کار آماده سازی سپاه است که علی کشته میشود.

تاریخ طبری جلد 5 صفحه 158 چاپ دار التراث - بیروت

این نشان دهنده این است که علی تا آخرین روزهای مرگش به فرستادن سپاه و کشتار ایرانیان و برده گیری و جنایتهای خود سرگرم بود و اگر کشته نشده بود همچنان مانند گذشته سیاست چپاول و خونخواری خود را در مورد ایرانیان ادامه میداد.

نکته دیگر انتخاب علی در سرداران سپاه خود است، کسانی مانند اشعت بن قیس، قرظه بن کعب انصاری و یا زیاد ابن ابیه که گذشته ای خون آشام در برخورد با ایرانیان دارشته اند. این پرسش پیش میاید که چگونه علی که دوستدار ایرانیان است چنین کسانی را به فرماندهی سپاهش دربرخورد با ایرانیان انتخاب میکند؟؟؟ همانطوری که دیدید میان خلافت علی و عمر و عثمان و دیگر تجاوزگران مسلمان تفاوتی وجود نداشته است.